

تمثیل «پیل و خانه تاریک» و «خرد همه آگاه» در شعری به زبان ختنی

مهشید میرفخرایی*

کتاب زامباستا (*Zambasta*) دربردارنده اشعاری به زبان ختنی است، زبانی که به همراه سغدی، خوارزمی، و بلخی، زبانهای ایرانی میانه شرقی را تشکیل می‌دهند. بررسی تطبیقی این زبانها، افزون بر باز نمودن همگونی‌های زبانی، پاره‌ای همانندی‌های فکری و باورهای مشترک سخنگویان این زبانها را نیز نشان می‌دهد.

زامباستا دربردارنده مجموعه‌ای از آرا و عقاید مکتب مهاییانه، یکی از مهم‌ترین مکتب‌های آیین بودا است.^۱ ختن جایگاه و پایگاه این آیین و به ویژه مکتب مهاییانه بوده است. دانشمندان ختن بسیاری از آثار بودایی نوشته شده به زبان سانسکریت و پالی را به زبان خود، یعنی ختنی، برمی‌گرداندند و بعضی از فصلهای همین کتاب برگردان و تفسیر متنهای شناخته شده بودایی است. فصل دوم کتاب زامباستا درباره بدره^۲ جادوگر که قطعه شعر موضوع این گفتار بخشی از آن است، به طور کلی با متن بودایی گزارش بدره جادوگر^۳ مشابهت دارد.^۴

* پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

۱. افرون بر آن که در فصل فصل کتاب زامباستا به آرا و عقاید مکتب مهاییانه برمی‌خوریم، در پایان فصل هشتم این اثر (ابیات ۴۸-۵۰) آمده است: هر آنچه ممکن است اینجا آمده باشد و سخن بودا در سوتره (*Sutra*) ای نباشد، نباید پذیرفت. این خطای من است و آنچه ممکن است در اینجا آمده باشد و در مهاییانه نیز گفته شده است، نباید آن را نامعتبر جلوه داد، چرا؟ این خطای آن کسی است که خود آن را نفهمیده است. در این مورد نه خطای من است و نه خطای بودا.

2. Bhadra.

3. Bhadra.māyā.kāravayā.karana.

4. Emmerick, XI.

خلاصه داستان

زمانی که بودا بهترین آگاهی^۱ را درمی‌یابد و چرخ قانون^۲ را به حرکت درمی‌آورد، همه مرتدان^۳ را پشت سر می‌نهد و همراه شمن‌های بسیار بر کوه گردرکوته^۴ در شهر راجه‌گرهه^۵ ساکن می‌شود. بودیستوه^۶های بسیار توانایی در کنار او هستند. نام بودا همه جا پراکنده شده و به دورترین نقاط رسیده است:

«بودای همه‌دان^۷، پناه استوار همه جهان، همه چیز را می‌داند. کسی در جهان به دیدار، به دانش، و در تقوا، همانند او نیست. او با شکیبایی و مهربانی بسیار، شب و روز در اندیشه مردم است، مانند مادر مهربانی که به فکر پور دلبنده خود است.»

مردم رو به سوی بودا می‌آورند و مرتدان و بدکیشان را تنها می‌گذارند. آنان شگفتزده از این که چگونه بودا این آوازه را به دست آورده است، می‌کوشند تا به گونه‌های مختلف او را بیازمایند تا شاید با ناکامی بودا در برخی از آزمونها، بتوانند از اشاعه آیین او جلوگیری کنند. پیشنهادهای مختلفی ارائه می‌شود تا سرانجام پیشنهاد بدره جادوگر پذیرفته می‌شود. بدره بر آن است تا با نیروی سحر و افسون خود گورستانی را به کاخ با شکوهی تغییر شکل دهد و از بودا و مریدانش دعوت کند که به آنجا بیایند. او بر این باور است که اگر بودا به کاخ بیاید و متوجه نشود که آنجا در اصل گورستان بوده است، آنگاه مریدانش به همه آگاهی او شک خواهد کرد و آن زمان است که بدره با نیروی جادوی خود، کاخ را به شکل اصلی خود، یعنی گورستان تغییر خواهد داد و ناآگاهی بودا را برهمگان آشکار خواهد ساخت. بودا با وجود هشدارهای پیروان نزدیک خود، به سبب آگاهی از نیت بدره، این دعوت را می‌پذیرد؛ چه بر سر آن است تا با گذشت و شکیبایی، بدره را به آیین خود بگرواند.

1. bodhi.
2. dātīna cakkra.
3. anyattūthiya.
4. Gṛdhrakūṭa.
5. Rājagṛha.
6. Bodhisatva.
7. Sarvamāna balya.

بدره همراه یاران خود به گورستان می‌رود. آنان از شنیدن خبر پذیرفتن دعوت بسیار شاد می‌شوند. بودا ردای زرد رنگ خود را می‌پوشد، کشکول به دست می‌گیرد و همراه شمن‌ها رهسپار وعده گاه می‌شود. آرام از کوه پایین می‌آید و در راه بدره و یارانش از او استقبال می‌کنند. بودا متین و استوار گام برمی‌دارد و وارد کاخ می‌شود. هر یک از یاران بدره با طعنه و کنایه مسایلی را مطرح می‌کنند تا مریدان بودا را به خنده آورند. سرانجام بدره پا پیش می‌نهد و درست به هنگام عملی کردن قصد خود، نیروی سحر و افسون را از دست می‌دهد و از تغییر شکل دادن کاخ با عظمت درمی‌ماند. اینک نوبت مریدان بودا است که هر یک سخنی گویند. آننده^۱ نزدیک‌ترین یار بودا، زنگی به دست بدره می‌دهد تا آن را بنوازد. او زنگ را به صدا درمی‌آورد و سرودهای آموزش از آن به گوش می‌رسد. بدره با شنیدن این سرودها به نادانی و ناآگاهی خود پی می‌برد و از بودا درخواست بخشش و آمرزش می‌کند. بودا بدره را می‌بخشد و از آن پس مریدان بودا آموزش‌هایی به بدره می‌دهند. اشعاری که در زیر می‌آید، سرودهایی درباره همه آگاهی بودا است که از زنگ به گوش می‌رسد. بدره با این آموزش‌ها نشان‌های خاص بودا را می‌بیند، او را می‌ستاید و بدو ایمان می‌آورد:

- | | | |
|----------------------------|----------------------------|------------------------------|
| 102. | ānadā balysā paraṇa | badṛ hvate ma ju puva' badra |
| | ākūṭa ggamdyo tsāsto. | hāvā tvī patāmara māstā 1 |
| Fol. 168 ^r 103. | nā sā vina pracai māstā | biśśa bhūma-dīvata badra. |
| | ārūhāte hamtsa ggaryau jsa | trāmu māñandāna balysā 2 |
| 104. | dasau diśe namasāte | badṛ āvulāte ggamdyo māstu |
| | ttātū ttamdrāma pharāka | ggamdye jsa ggāha naraṇda. 3 |
| 105. | ka va biśśā satva | cā'yā tterā bvāru śśāre |
| | kho rāhu butte. | o bīmacātri aysuri 4 |
| 106. | ttadu yanāro | ko hatārro balydu buhu |
| | jsīdu yanāma | satā salī vasta biśśā 5 |

1. Ananda.

107.	şşai ttä ne balysu. jsīdu yanīndä	o balysu biştu tcaramu tterä balysä hova pharu.
108.	kanyau samudru. ttuto vā ütvcō	päşkölstu yīndä bişsu nāta bādāndä samu 7
Fol. 168 ^v	109. ttāderi kanyau ütca kye vā vahāsta şköndī pātcu ba-lysu	cu dīvyau jsa nitā. päşkölstu yīndä bişsu 8 yudu yīndä thatau 9
111.	ni vara ggurvīci. kar ne bithāñi	şau tcaramu kaşte añā kho rro padā stātā bişşā 10
112.	kye va ju padajsu ysā-ysu mahāsamudru.	harbişsu bamhya huve' mamthā bişsu āhārā ttū 11
113.	bişşā ttā ggurvīkya rrastā vajsīsde ttā-te	sa-rvañi balysä thatau. ttätāye banhyä vāta 2
114.	ttāte cvī bāte bāggare ssei rro sko-ndu	ttāte skandha şşāgya vāta yudu yīndä bişsu 3
Fol. 169 ^r	115. pamātu druai nūhāna batāñi karye jsa	ātāşu thatau balysä yudu yīndä bişu.
116.	cu buro uysnora harbişsu balysä	aysmūna kei'ndä hāra hamye kşanu butte bişsu 5
117.	niştā-avyūstā. abustā balysānu	adāte avaysāndä kari cu va ne butta bişsu. 6
118.	kho ggarā sumīrā mahāsamudrā	şşāşvānā kaşte pata şşo kanā ütca baña. 7
119.	sañyau hajvattete irdhyau bişşā satva	puñyau mulşde pātyo' ttrāma balysä baña
120.	mahāsamudru bātā ahāna kašta	ütca bişşā khaşta hāmāte hāmāte vātā bişşā 9

Fol. 169~120. ne balysi hoto	hve' harbiśśu butte karā
balysa buvāre	śśūjīye hota samu 20
122. kho tterā śśīve	hadtu parnaindā hana
ttrāmu ne bvāra	balysānu hota gyada 1

- ۲/۱۰۲. بنابر فرمان بودا، آند بدره را چنین گفت: مترس ای بدره! زنگ^۱ را به آرامی بنواز. خیر برای تو، سودی بزرگ است.
۱۰۳. ای بدره! همه زمین ایزد^۲ بزرگ با کوه‌هایش بی سبب علت^۳ حرکت نمی‌کند. بودا این چنین است.
۱۰۴. بودا به ده جهت^۴ نماز برد. زنگ را بلند نواخت. این «سرود»ها و چنین سرودهایی بسیار از زنگ بیرون آمد.
۱۰۵. اگر همه موجودات چنین جادوی خوبی را که راهو^۵ می‌داند، می‌دانستند یا اسوره و مچیتره^۶.
۱۰۶. اگر آنها این چنین می‌کردند: کاش می‌شد که همه ما می‌توانستیم بودا را یکبار در صد سال بفریسیم!

۱. gaṇḍikā. واژه‌های ذکر شده در پا نوشت، واژه‌های سانسکریت هستند که به متن ختنی راه یافته‌اند.

2. bhūmi.devatā.

3. pratyaya.

۴. dīśā. اساطیر هندی تعداد جهت‌های فضا را ده می‌داند و هر یک از این جهت‌ها را با یکی از خدایان اساطیری تطبیق می‌دهد. این خدایان عبارت‌اند از: ایندرا (Indra)، آگنی (Agni)، یامه (Yāma)، نیررته (Nirrtā)، ورونه (Varuna)، وایو (Vāyu)، سومه (Soma)، ایشانه (Isāna)، ناگه (Nāga) و برهمن (Brahman).

۵. Rahu (راهو) نام یکی از دیوان است که قرار است خورشید و ماه را بگیرد و بدین ترتیب سبب خسوف و کسوف شود. او دم اژدها دارد و زمانی که ایزدان در اقیانوس در جست‌وجوی انوش یا داروی بی‌مرگی هستند، خود را به شکل یکی از آنان درمی‌آورد و بخشی از آن را می‌نوشد، اما خورشید و ماه این فریبکاری او را بر ویشنو آشکار می‌سازند و او سر راهو را می‌برد و راهو از آن پس در پایه ستارگان، بی‌مرگ باقی می‌ماند و گهگاه با بلعیدن خورشید و ماه از آنها انتقام می‌گیرد.

۶. Vemacitra اسوره (asura) هندی معادل اهوره (ahura) ایرانی، به معنی سرور است و و مچیتره یکی از اسوره شاهان است.

۱۰۷. حتّی اینها نمی‌توانستند بودا یا کوچک‌ترین شاگرد بودا را فریب دهند. قدرت بودا این اندازه زیاد است.
۱۰۸. او می‌تواند همهٔ اقیانوس^۱ را به قطره‌های آب^۲ تجزیه کند: «تنها ناگه‌ها این آب را بارانند».
۱۰۹. از این همه قطرهٔ آب است که رودخانه‌ها (هستند) یا از زمین کشورها که فروریختند. او (بودا) می‌تواند همه را جدا کند.
۱۱۰. اگر کسی همهٔ کوه سومرو^۳ را نابود کند، بودا می‌تواند دیگر بار، زود آن را بیافریند.
۱۱۱. آنجا، حتّی یک ذره^۴ جای دیگر نمی‌افتد. هرگز پراکنده نمی‌شود، بلکه درست همان‌گونه «می‌شود» که از نخست بود.
۱۱۲. یا اگر مردی همهٔ علف «ها» و درختان را بسوزاندی «و» همهٔ خاکستر «ها» را در اقیانوس بزرگ^۵ بپراکندی.
۱۱۳. بودای همه‌دان^۶ همهٔ این «ذرات» را به درستی بشناسدی: اینها از این درخت هستند؛
۱۱۴. اینها که ریشه‌ها، ساقه‌ها و شاخه‌هایش هستند. حتّی می‌تواند برگ‌ها را بیافریند.

1. samudra

2. koṇā

۳. Nāga ناگه‌ها یا دیوماران، صورتی انسان مانند دارند و انتهای بدنشان شبیه مار است. آنان در آب و یا زیر زمین زندگی می‌کنند.

۴. dvīpa مرکب از dvi «دو» و āp «آب» است و در اصل به معنی «میان دوآب» یا جزیره است. این ترکیب به شکل dvaēpa با همین معنی فقط در بند ۸۵ آبان یشت اوستا به کار رفته است.

۵. سومرو (Sumeru) یا مرو (Meru) نام کوهی افسانه‌ای است که در حکم المپیاد اساطیر هندو است. این کوه در میان کشور میانی (jambu.dvīpa) از هفت کشور قرار دارد و تمام سیارات گرد آن می‌چرخند. سومرو به فنجان یا تخمدان گل نیلوفر تشبیه شده است و هفت کشور برگهای آن را شکل می‌دهند. رودخانهٔ گنگ بر قلهٔ آن می‌ریزد و سپس چهار رودخانهٔ سراسر جهان را مشروب می‌سازد. ایزد برهما (Brahmā) بر این قله ساکن است و خدایان در آنجا یکدیگر را دیدار می‌کنند. این کوه با کوه البرز در اساطیر ایرانی شباهت‌های فراوان دارد.

6. ggurvica.

7. mahā samudra.

8. Sarvaṇa.

۱۱۵. بودا با اندک کوششی می‌تواند همه آسمان^۱ را اندازه بگیرد.
۱۱۶. جانداران هر چیزی را که با اندیشه بیندیشند، بودا همه را به کمال در همان دم^۲ درمی‌یابد.
۱۱۷. برای بودا هرگز «چیزی» ناشنیده، نادیده، ناشناخته، نادانسته وجود ندارد.
۱۱۸. همان‌گونه که دانه سپندان در برابر کوه سومرو یک قطره آب در برابر اقیانوس بزرگ پدیدار می‌شود.
۱۱۹. همه موجودات، با توجه به مهارت‌ها، خرد، تقوا^۳ها، مهربانی، نیروها، کامیابی^۴ها در برابر بودا «ظاهر می‌شوند».
۱۲۰. همه آب در اقیانوس بزرگ می‌تواند نوشیده شود؛ همه باد با طناب می‌تواند کشیده شود.
۱۲۱. «اما» انسان هرگز همه نیروی بودا را نمی‌شناسد. تنها بوداها نیروی یکدیگر را می‌شناسند.
۱۲۲. درست همان‌گونه که در یک شب تاریک، کوران پیل^۵ را لمس می‌کنند، پس نادانان نیروی بوداها را نمی‌شناسند.
- در قطعه بالا شباهت‌های گوناگونی با باورهای ایرانی در متن‌های فارسی میانه و نو به چشم می‌خورد که پیوستگی فرهنگ هند باستان و ایران باستان را به روشنی باز می‌نماید. این همانندی‌ها را می‌توان در برداشت‌ها، اصطلاحات، و تمثیل‌های یادشده مشاهده کرد. دانشی که در اینجا به بودا نسبت داده شده، پرتو گرفته از خرد ایزدی است که هیچ‌گونه تاری و تیرگی در آن نیست. دانشی که به یاری آن می‌توان آینده را دید و شناخت، همان‌گونه که بر گذشته آگاهی و شناخت حاصل است. این دانش در متن‌های فارسی میانه خرد اورمزدی یا خرد همه آگاه^۶ است که به مدد آن

1. ātāśa.

2. kṣaṇa.

3. puṇa.

4. riddhā.

5. hastin.

6. harwisp-āgāh.

احاطه بر کلّ امور مادی و معنوی ممکن می‌شود و زوال و سستی نمی‌پذیرد. براساس متن‌های ایرانی میانه، اورمزد با یاری گرفتن از این خرد رویدادهای گذشته را به روشنی می‌داند و می‌بیند و آینده را نیز پیش‌گویی می‌کند. پیش‌گویی‌هایی که از رویدادهای پایان جهان به زردشت گفته می‌شود از همین خرد منشأ گرفته است. این خرد در روز باز پسین که به تن پسین^۱ تعبیر می‌شود نیز نمود آشکار دارد: اورمزد به کمک آن، اجزای پراکندهٔ آفریدگان را به هم درمی‌سازد و باز آفرینی می‌کند.^۲

زردشت به عنوان پیام‌آور اورمزد از این خرد بهره دارد، اما ذاتی او نیست و همیشه از آن بهره ندارد، بلکه به درخواست خود و دستوری اورمزد، به پیکر آب، بر دست او ریخته می‌شود و زردشت به کمک آن، رویدادها را می‌بیند.^۳ به عبارتی، این خرد همیشه در دسترس او نیست و در حالت‌های خاص برای او نمود پیدا می‌کند.

شبیبه این وضع را در آثار ادبی فارسی نیز می‌توان دید. سعدی در گلستان دربارهٔ مفهوم «حال در نزد صوفیان» سخن لطیفی دارد که ارتباط آن را با این

1. tan ī pasēn.

۲. اورمزد در پاسخ به زردشت در مورد چگونگی به هم ساختن اجزای پراکندهٔ مردمان در تن پسین و باز آفرینی آنها می‌گوید (گزیده‌های زادسپرم، فصل ۳، بند ۱۶): من که اورمزد هنگامی که به زمین، آب، گیاه، روشنی، باد بازنگرم، به دانش روشن بدانم، یکی را از دیگری بشناسم، زیرا به وسیلهٔ دانش کامل و روشن‌اندیشی یکی را از دیگری چنان بگزینم که اگر شیر مادگان زمین آمیخته با یکدیگر در یک جوی جاری شوند این که «شیر» کدام مادهٔ من است، آن‌گونه بشناسم که مردی را سی اسب باشد و هر یکی را جامی، که نشانی بر آن است «تا بدانند» که از کدام اسب است، هنگامی که شیر دوخته شد «و» آن سی جام باهم ایستادند (کنار هم گذاشته شدند)، آنگاه که بخواهد داند، هر جامی را که برگردد، نشان جام را بشناسد «و بدانند» که «شیر» کدام اسب من است. نیز روایت پهلوی، فصل ۲۲: ۱- دربارهٔ این که زردشت از هرمزد پرسید که دانا «و» همه آگاه هستی؟ ۲- و هرمزد گفت که دانا و همه آگاه هستم. ۳- و زردشت گفت که دانایی تو چگونه است؟ ۴- هرمزد گفت که دانایی من چنان است که اگر شیر هر چیز را در جامی بدوشند، پس من یک یک را جداگانه دانم گفت که از پستان کیست؛ و اگر همهٔ آب در جهان را در یکجا هلند (رها کنند) یک یک را جداگانه دانم گفت که از کدام چشمه است و اگر همهٔ گیاه در جهان را خرد بفشارند، یک یک را باز به جای خویش دانم نهاد.

۳. زند بهمن یسن (فصل ۳): ۵- اورمزد با خرد همه آگاهی دانست که زردشت سپیتمان ستوده فروهر چه اندیشد. ۶- دست زردشت را فراز گرفت و اورمزد پاک، مینوی افزودنی، دادار جهان مادی، خرد همه آگاهی را به پیکر آب (به شکل آب) بر دست زردشت کرد و او را گفت که از آن بخور. ۷- زردشت از آن بخورد و خرد همه آگاهی از او (اورمزد) به زردشت اندر آمیخت. ۸- هفت شبانروز زردشت در خرد اورمزدی بود و...

اندیشه نشان می‌دهد.^۱ افزون بر این نکته مهم که در متن مضمراست، در بیت پایانی به تمثیلی ظریف اشاره شده است که بارها در ادب فارسی و آثار متعدده، با برداشت‌های گوناگون، آمده است و آن، تمثیل پیل و لمس او به وسیله کوران است. برداشتی از این تمثیل در قالب داستانی در متن پالی آدانه^۲ مربوط به مکتب تره‌ودآی آیین بودا آمده است. شرح کامل داستان، همراه با ارجاع به متون مختلف ادب فارسی، در مقاله «اصل بودایی یکی از تمثیل‌های مثنوی»^۳ آمده است، اما تمثیل، آن‌گونه که در کتاب آدانه پالی و زامباستای خنتی نقل شده است از یک‌سو، و آن‌گونه که در ادب فارسی راه یافته است از دیگر سو، تفاوت‌هایی را نشان می‌دهد. در روایت پالی، پیل توسط کوران، اما در روایت خنتی به وسیله کوران و در شب تاریک لمس می‌شود. در مثنوی معنوی «پیل در خانه‌ای تاریک»^۴ ولی در روایت سنایی^۵

۱. یکی پرسید از گم‌کرده فرزند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی
بگفت احوال ما برق جهان است
گهی بر طارم اعلا نشینیم
اگر درویش در حالی بماندی
که ای روشن‌گهر پیر خردمند
چرا در چاه کنعانش ندیدی
دمی پیدا و دیگر دم نهان است
گهی بر پشت پای خود نبینیم
سر و دست از دو عالم برفشاندی

برای اصل داستان در گلستان سعدی نگاه کنید به یوسفی: ۳۰-۲۹. شایان ذکر است که عرفای ایرانی، همگی مانند سعدی، قائل به عدم دوام حالات نیستند، بلکه برخی حالات را دایمی می‌دانند (رک: همان: ۳۳۰).

2. Udāna.

3. Theraveda.

۴. نگاه کنید به: باقری.

۵. مثنوی معنوی، دفتر سوم:

پیل اندر خانه تاریک بود
از برای دیدنش مردم بسی
دیدنش با چشم چون ممکن نبود
عرضه را آورده بودندش هندو
اندر آن ظلمت همی شد هر کسی
اندر آن تاریکیش کف می‌بسود
(مثنوی: ج ۲، ص ۷۲).

۶. حدیقه سنایی:

بود شهری بزرگ در حد غور
پادشاهی از آن مکان بگذشت
داشت پیلی بزرگ با هیبت
مردمان را ز بهر دیدن پیل
چند کور از میان آن کوران
تا بدانند شکل و هیأت پیل
و اندر آن شهر مردمان همه کور
لشکر آورد و خیمه زد بر دشت
از پی جاه و حشمت و صولت
آرزو خاست ز آن چنان تهویل
بر پیل آمدند از آن عوران
هر یکی تازیان در آن تعجیل
(سنایی: ص ۴-۳۳).

و غزالی «پیل توسط کوران» لمس می‌شود.^۱ این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که تغییرات تمثیل در متن‌های فارسی ممکن است ناشی از تفاوتی باشد که در روایت پالی و ختنی وجود دارد که یکی از مکتب تره‌ودا یا هینه‌یانه^۲ و دیگری از مکتب مهاییانه^۳ منشأ گرفته است. نکته دیگر آن که تمثیل ختنی می‌تواند مسیر انتقال آن را از هندی به ایرانی نیز روشن سازد و نشان دهد که زبان واسطه این انتقال ختنی بوده است. این احتمال نیز وجود دارد که تمثیل هندوایرانی بوده که در ادبیات هر دو شاخه، یعنی هندی و ایرانی، نفوذ کرده است؛ همان‌گونه که تشابه میان خرد اورمزدی و عرضه آن بر پیام‌آور و نیز همه آگاهی بودا، می‌تواند اندیشه‌ای مشترک میان این دو آیین باشد.

و سرانجام این که، آن‌گونه که بعضی از شارحان مثنوی گفته‌اند، مولوی «اختلاف در چگونگی شکل پیل» را ناشی از خطای چشم حس در برابر چشم دل - که دریابنده درست و صحیح است - انگاشته، اما در متن پالی و ختنی تکیه‌ای بر این نکته نیست، بلکه این اختلاف ناشی از نادانی بشر است و اگر در هر دو متن درست دقت شود، چنین برداشتی محتمل است:

”ای مریدان بدانید که این بدکیشان و مرتاضان دوره گرد به راستی ناینیایان‌اند و دیده بصیرتشان کور است. آنان نیک و بد را نمی‌شناسند. راست و نادرست را تشخیص نمی‌دهند. نمی‌دانند که خیر چیست و شر کدام است، ثواب چیست و خطا کدام است.“^۴

در این گفتار بینایی با بصیرت یکی انگاشته شده است، پس ناینیایی جسمی نیست بلکه معنوی است، یعنی همان نادانی بشری.

۱. باقری: ص ۴-۶۷۳.

۲. Hīnayāna (گردونه کوچک).

۳. Mahāyāna (گردونه بزرگ).

۴. باقری: ص ۵-۶۷۳.

۵. متن پالی، به نقل از باقری: ص ۶۷۹.

و اما متن ختنی، مصراع دوم بیت آخر: «پس نادانان نیروی بوداها را نمی‌شناسند». در این قطعه شعر که در بیان دانایی و همه آگاهی بودا است، تاریکی با کوری و نادانی یکی دانسته شده است. مفهوم نادانی در آیین بودا این موارد است: ۱- ندانستن حقایق مربوط به رنج عالم؛ ۲- ندانستن مبدأ رنج؛ ۳- ندانستن این که رنج باید خاموش شود؛ ۴- ندانستن ابزاری است که به فرونشاندن رنج منجر خواهد شد.

این نادانی چهارگانه در برابر چهار حقیقت شریف بودایی قرار دارد که عبارت‌اند از: ۱- دانستن رنج؛ ۲- دانستن مبدأ رنج؛ ۳- دانستن این که این رنج باید خاموش شود؛ ۴- دانستن ابزاری که به خاموشی این رنج منتهی شود.

منابع

۱. باقری، [دکتر] مه‌ری: «اصل بودایی یکی از تمثیل‌های مثنوی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، مشهد، ش ۴، س ۲۴، ۱۳۷۰ ه.ش.
۲. باقری، [دکتر] مه‌ری: زند بهمن یسن، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰ ه.ش.
۳. جلال بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، به کوشش رینولد نیکلسون، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۰ ه.ش.
۴. راشد محصل، محمد تقی: گزیده‌های زادسپرم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش.
۵. سعدی شیرازی، شیخ مشرف‌الدین: گلستان، تصحیح و توضیح غلام حسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۸ ه.ش.
۶. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم: حدیقه‌الحدیقه؛ گزیده... انتخاب و شرح از محمد رضا راشد محصل، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۷۷ ه.ش.
۷. شایگان، داریوش: ادیان و مکتبهای فلسفی هند، انتشارات مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، تهران، ۱۳۵۶ ه.ش.
۸. میرفخرایی، مهشید: روایت پهلوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸ ه.ش.

9. Bailey, H.W.: *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge University Press, Cambridge, 1979.
10. Emmerick, R.E.: *The Book of Zambasta, Akhotanese Poem of Buddhism*, Oxford University Press, London, 1968.
11. Monier-Williams, M.: *Sanskrit-English Dictionary*, Oxford, 1974.